

به مناسبت نودمین سالگرد انقلاب کبیراکتوبر

پیروزی انقلاب کبیراکتوبر 1917 در روسیه راهی بسوی نجات زحمتکشان جهان از سلطه ستم و استثمار سرمایه و امپریالیزم و ارتجاع فئودال کمپرادوری گشود؛

مارکس و انگلس بنیان گذاران سوسیالیزم علمی، ماتریالیزم فلسفی را تکامل داده و برای اولین بار راه تغییر جهان را نشان دادند. ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیک مارکس بزرگترین پیروزی فکری و علمی بشر بوده و بحیث متکاملترین و مترقی ترین علم مبارزه طبقاتی بود که بشریت مترقی تا آن زمان بآن دستیافته بود. ظهور فلسفه مارکس راه نوین مبارزه طبقاتی را برای پرولتاریا و زحمتکشان جهان گشود. مارکس و انگلس برای اولین بار یک تحلیل علمی از اوضاع اقتصادی اجتماعی جهان بدست داده و ماهیت ارتجاعی تفکر فیلسوفان بورژوازی که نظام سرمایه داری را بحیث نظامی مترقی و جاودان موعظه میکردند، افشاموندند.

مارکس در پرتو ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی ماهیت نظام سرمایه داری و شیوه استثمار کارگران و غصب ارزش اضافی و کسب مافوق سود، غارت ثروتهای ملل تحت سلطه و اسیر و انباشت سرمایه را از جانب سرمایه داران آشکار ساخت و یکی از باارزش ترین آثارش یعنی "سرمایه" را به رشته تحریر درآورد.

اولین مبارزه انقلابی پیروزمند پرولتاریا و تاسیس دکتاتوری پرولتاریا در جهان کمون پاریس بود که در سال 1871 بوقوع پیوست و برای نخستین بار طبقه کارگر در فرانسه توانست با قهر انقلابی سلطه طبقاتی و دکتاتوری بورژوازی را سرنگون کرده و دکتاتوری طبقاتی اش را برقرار کند. حاکمیت طبقه پرولتاریا در کمون پاریس اگرچه از نظر زمانی محدود بود (حدود 2 ماه) و بدست بورژوازی وحشیانه بخون کشیده شده و به شکست انجامید؛ لکن به لحاظ اهمیت تاریخی آن که برای اولین بار شکست پذیری طبقه حاکم بورژوازی را بوسیله قهر انقلابی پرولتاریا ثابت نمود اولین تجربه پرولتاریای انقلابی بود، حایز اهمیت فراوان است. مهمترین علل شکست کمون پاریس کوتاهی پرولتاریا در درهم شکستن کامل ماشین کهنه دولتی، سرکوب نا کامل ضدانقلاب، تاخیر در مصادره نهادها و موسسات بزرگ مالی و بانکی و عدم جلب پشتیبانی دهقانان از انقلاب بود؛ باین عبارت که دکتاتوری پرولتاریا بطور همه جانبه علیه ضدانقلاب اعمال نه شد و طبقه حاکم سرنگون شده بطور کامل خلع مالکیت نه گردید.

بعاد از شکست کمون پاریس مبارزه کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان جهت سرنگونی سلطه سرمایه و سایر استثمارگران و ستمگران و ایجاد جامعه و اقعاً آزاد، دموکراتیک، آباد، بارفاه و عدالت اجتماعی همچنان ادامه یافت. این مبارزه در دو عرصه به پیش رفت عرصه مبارزه طبقاتی، مبارزه علیه طبقات استثمارگر و ستمگر در جامعه و عرصه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی، مبارزه علیه اندیشه های انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و عناصر بورژوازی که نقاب سوسیالیزم و کمونیزم در چهره داشتند.

کارگران روسیه با کسب آگاهی طبقاتی و در اتحاد با سربازان، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش، تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک)، پیش آهنگ طبقه پرولتاریا در رأس آن لنین با قهر انقلابی حاکمیت بورژوازی را سرنگون کردند و انقلاب اکتوبر سال 1917 را به پیروزی رسانده و دولت دکتاتوری پرولتاریا را بنیان گذاشتند. پیروزی انقلاب اکتوبر بحیث یک انقلاب عظیم اجتماعی و تاسیس دولت سوسیالیستی در جهان، تحول بزرگی بود که برای اولین بار دژی از امپریالیزم و ارتجاع جهانی بوسیله زحمتکشان روسیه سرنگون گردید. پیروزی این انقلاب در حقیقت ظهور عصر نوینی بود که جهان را تکان عمیقی داده و اثرات ژرف انقلابی و رهائی بخش آن روح بیداری سیاسی، سلحشوری و مبارزه را بر توده های خلق دمیده و چون پتک پولادین برفرق امپریالیزم و ارتجاع جهانی فرود آمد. ولنن گفت: "عصر ما عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است".

لنین اصول عام مارکسیسم را در جامعه روسیه تلفیق نموده و آنرا تکامل داد. نقش لنین در آموزش انقلابی و سازماندهی طبقه کارگر و خلقهای زحمتکش و تحت ستم در روسیه و به پیروزی رساندن انقلاب اکتوبر، تاسیس نظام نوین سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم از اهمیت خاصی برخوردار بود. آثارگران مایه لنین در تربیت ایدئولوژیک سیاسی پرولتاریا و زحمتکشان روسیه نقش مهمی ایفا نمود. حزب کمونیست (بلشویک) در ماه جنوری سال 1912 تشکیل شد. البته قبل از آن لنین و سایر رفقای هم‌رزم او جناح اکثریت اصولی و انقلابی حزب سوسیال دموکرات روسیه را تشکیل میدادند. لنین در پرتو دیالکتیک ماتریالیستی و مارکسیسم انقلابی نظام سرمایه داری را مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و به ماهیت و خصلت امپریالیزم بدرستی پی برد که در اثر مهم او ("امپریالیزم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری") بطور دقیق توضیح شده است. لنین با تحلیل و ارزیابی از اوضاع اقتصادی

واجتماعی روسیه، تحلیل تضادهای جامعه و جهان، مشخص کردن تضاد عمده و تشخیص حلقه ضعیف امپریالیسم (تضعیف هرچه بیشتر امپریالیسم روسیه در جنگ جهانی اول) برای تحقق استراتژی انقلاب پرولتری تاکتیک های مناسب را طرح و چرخ مبارزه طبقاتی و انقلاب را به پیش راند. رمز پیروزی پرولتاریای روسیه در آگاهی خود طبقه کارگر از علم مبارزه طبقاتی و رهبری علمی و انقلابی لنین نهفته بود. زیرا "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد". لنین به کمک دانش انقلابی و با شناخت عمیق از ماهیت نظام امپریالیستی فئودالی میلناریستی تزار و درک عمیق از اوضاع و شرایط آتزمان روسیه، توانست زمان وارد کردن ضربه نهائی را برداشتم مشخص نماید. لنین در موضع گیری هایش همیشه روی اصولیت انقلابی پافشاری داشته و بر آن تاکید مینمود، او بر همین مبنا بگونه بیرحمانه ای عناصر منحرف اپورتونیست و رویزیونیست را در داخل جنبش کمونیستی روسیه و درون جنبش کمونیستی جهانی نقد، افشا و رسوا مینمود. او در "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" درک و توانائی خاصی داشت. لنین با تشخیص فرصتهای انقلابی شعارهای مشخصی را مطابق با شرایط مشخص طرح مینمود. در ماه فوریه سال 1917 کارگران، سربازان و دهقانان روسیه دولت را سرنگون و تزاریس را ملغا نمودند، رژیم دموکراتیک در روسیه تاسیس شد؛ بعبارت دیگر انقلاب بورژوا دموکراتیک به پیروزی رسید. منشویکها و سوسیالیستهای «انقلابی» بانمایندگان بورژوازی لیبرال در رأس دولت موقت قرار گرفتند و لنین گفت که: "دولت نوین روسیه مرکب از نمایندگان بورژوازی و ملاکین بورژواشده است."

در ماه فوریه سال 1917 به ابتکار بلشویکها شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پدید آمد. هنگامیکه بلشویکها مبارزه مستقیم توده هارا در خیابانها رهبری میکردند، احزاب سازشکار یعنی منشویکها و «اس ارها» در شوراها کرسیهای وکالت را اشغال کرده و در آنجا اکثریت خود را تشکیل میدادند و در نتیجه رهبران «اس ارها» و منشویکها کمیته اجرائیه شورا، حاکمیت را به بورژوازی واگذار کردند. لیکن در کنار حکومت بورژوازی حاکمیت شورای نمایندگان کارگران و سربازان نیز ایجاد شد و بدین طریق حاکمیت دوگانه در روسیه بوجود آمد. و لنین در رأس حزب کمونیست (بلشویک) مبارزه شدیدی را جهت افشای ماهیت دولت موقت و تدارک جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی به پیش برد. لنین در آستانه انقلاب اکتوبر "تزه های آوریل" را نوشت و فرصت را برای انقلاب بی نظیر توصیف نمود. لنین در عرض چند ماه (فاصله بین ماه فوریه تا اکتوبر همان سال) با آگاه ساختن پرولتاریای روسیه از وضعیتی که بعد از انقلاب بورژوا دموکراتیک در روسیه بوجود آمده بود و افشای ماهیت طبقاتی دولت موقت، درست در زمان معین فرمان انقلاب را صادر کرده و دولت موقت بورژوازی بوسیله کارگران، سربازان و دهقانان سرنگون شده و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی رساند.

پیروزی انقلاب اکتوبر و تاسیس اولین دولت سوسیالیستی در جهان و ایجاد دکتاتور پرولتاریا حقایق علمی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را به ثبوت رساند و این مرحله، مرحله تکامل کیفی مارکسیسم بود. بعبارت دیگر لنین علم مبارزه طبقاتی را به مرحله عالیتزی یعنی (مارکسیسم - لنینیسم) تکامل داد که بزرگترین و مهمترین پیشرفت در جنبش کمونیستی جهانی بود. این پیروزی حرکت تازه ای به جنبش کمونیستی جهانی و جنبشهای آزادی بخش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در جهان بخشید.

با پیروزی انقلاب اکتوبر کشور شوراهای به پایگاه انقلاب جهانی و پشتیبان مبارزات طبقاتی و مبارزات رهائی بخش ملی زحمتکشان جهان مبدل گردید. این انقلاب الهام بخش و حامی جنبشهای استقلال طلبانه برای ملل تحت ستم استعمار و امپریالیسم شد. و مانوسه دون بدرستی بیان داشت که "پژواک توپهای انقلاب اکتوبر انقلاب را به چین آورد".

قبل از پیروزی انقلاب اکتوبر مللی چند تحت سلطه و اسارت استعماری امپریالیسم تزار قرار داشتند و لنین بدرستی "روسیه تزاری را زندان ملل نامید" و با پیروزی انقلاب اکتوبر همه ملل اسیر در امپراتوری تزاری به استقلال و آزادی رسیده و به حق تعیین سرنوشت شان نایل شدند که بعداً بصورت داوطلبانه با فدراسیون روسیه "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" را تشکیل دادند.

کشور شوراهای بعد از تاسیس با شورشهای ضد انقلابیون داخلی و توطئه و مداخلات (14) کشور امپریالیستی از خارج مواجه گردید. در آن زمان شرایط سختی برای کشور شوراهای بوجود آمد؛ لکن هزاران تن از کارگران و دهقانان داوطلبانه به ارتش سرخ پیوسته و رهنسپار جبهه جنگ شدند. لنین در رأس دولت شوروی "شعار همه چیز برای جنگ" را داد؛ نیمی از اعضای حزب کمونیست (بلشویک) و اتحادیه جوانان کمونیست به جبهه رفتند، به اثر مقاومت سرسختانه و دلیرانه خلق شوروی ضد انقلابیون داخلی و امپریالیستهای متجاوز خارجی شکست خوردند و کشور شوراهای از خطر سرنگونی نجات یافت.

کشور شوراهای بعد از سرکوب شورشهای ضد انقلاب داخلی و دفع تجاوزات قدرتهای امپریالیستی به ترمیم و رشد اقتصاد ملی کشور پرداخت؛ این دوره نیز شرایط دشواری از تحول "سیاست کمونیسم جنگی" به ساختمان

اقتصادنویین سوسیالیستی بود. باآنکه در آن شرایط حزب و دولت شوروی درگیر بحرانهای داخلی شدیدی بود اما حزب توانست تاحد زیادی اتحادکارگران و دهقانان شوروی را براساس "اقتصاد نوین" مستحکم نماید.

در آن شرایط امپریالیزم بین المللی در فاصله بین دو جنگ جهانی اول و دوم حداقل بادودور بحران ورکود جدی اقتصادی مواجه شد؛ لکن کشورشوراها به حمایت و همکاری بی شایبه خلقهای شوروی و باطرح نقشه های اقتصادی موثر، موفقانه و باشتاب بیشتر ساختمان سوسیالیسم را به پیش میبرد و در آن موقع اقتصاد کشورشوراها از شکوفاترین اقتصادهای جهان محسوب میشد.

بعزاز مرگ لنین حزب کمونیست (بلشویک) درگیر مبارزات سختی در داخل حزب شد. در آن شرایط مخالفتها علیه حزب و دولت بوسیله عناصر منحرف در درون حزب کمونیست عمدتاً بوسیله تروتسکی، کامنف، زینویف و بوخارین رهبری میشد و به امر پیروزی ساختمان سوسیالیزم اخلاگری میکردند. این عناصر بعد از درگذشت لنین در صفوف حزب بلشویک تولید اغتشاش کرده و سعی میکردند تا آنرا دچار افتراق سازند. اما بامبارزه شدید کمونیستهای صدیق تحت رهبری استالین در کمیته مرکزی حزب مواجه شده و تاحد زیادی از فعالیتهای خرابکارانه آنها در حزب جلوگیری شد؛ لکن اثرات اندیشه های انحرافی اپورتونیستی این عناصر و قماش های دیگری از عناصر بورژوازی بطور لازم از حزب و دولت طرد نگردید.

پیروزی در امر ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی پیروزی بزرگ جهانی و تاریخی طبقه کارگر و دهقانان اتحاد شوروی بود. در سال 1933 استالین در گزارش خود به پولینوم کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش حزب گفت: "اتحاد شوروی از کشور کشاورزی به کشور صنعتی تبدیل شده است زیرا وزن مخصوص محصول صنعتی به کلیه محصول اقتصادی کشور به 70 درصد بالغ گردیده است. سیستم سوسیالیستی اقتصاد، عناصر سرمایه داری را در رشته صنعت از بین برده و خود یگانه سیستم اقتصادی در صنایع گردیده است. سیستم سوسیالیستی اقتصاد در رشته کشاورزی، کولاکها (بورژوازی دهات) را بعنوان یک طبقه خاصی از بین برده و خود در اقتصاد روستائی نیروی فرمانروا گشته است. رژیم کلخوزی در دهات گدائی و تهیدستی را نیست و نابود ساخته و ده هاملیون دهقان تهیدست تا پایه اشخاص مرفه و تامین شده ارتقا یافته اند. سیستم سوسیالیستی در صنایع بیکاری را از بین برده، در قسمتی از رشته های تولید کار روزانه را هشت ساعت نگهداشته در قسمت اعظم بنگاه ها کار روزانه را تا هفت ساعت و در بنگاه هاییکه برای تندرستی زیان آور است 6 ساعت مقرر کرده است. پیروزی سوسیالیزم در همه رشته ها اقتصادی استثماری از فرد را از میان برده است."

در سال 1934 کنگره هفدهم حزب فعالیتهای دوره گذشته حزب را تراز بندی نمود و پیشرفتهای قطعی سوسیالیزم را در همه رشته های اقتصادی و مدنی خاطر نشان ساخته و باین نتیجه رسید که خط مشی عمومی حزب در سراسر خط حرکت وی پیروز گشته است. همچنان استالین ادامه میدهد: "روسیه از کشوری جاهل، بیسواد و بیفرهنگ بکشوری باسواد و بافرهنگ بدل گردیده و یاصحیحتر بگوییم بدل میگردد." استالین در گزارش به کنگره هفدهم حزب روی مسایل مربوط به رهبری ایدئولوژیک و سیاسی چنین گفت: "هر چند دشمنان حزب یعنی انواع اپورتونیستها و انواع ناسیونالیستهای منحرف شکست خورده اند ولی بازمانده های از ایدئولوژی آنان هنوز در مغز برخی از اعضای حزب وجود دارد و چه بسا اثر خود را هویدامی سازد. بقایای سرمایه داری در اقتصاد و بویژه در ذهن مردم زمینه مساعدی برای جان گرفتن ایدئولوژی دسته های شکست خورده ضد لنینی میباشند. آگاهی مردم ضمن رشد خود از وضع اقتصادی آنان عقب میماند. از اینرو با وجود از میان رفتن سرمایه داری در اقتصاد، بقایای از نظریات بورژوازی در مغزهای مردم باقی مانده و هنوز هم باقی خواهد ماند. در ضمن باید در نظر داشت که احاطه سرمایه داری جهانی که باید همیشه بر ضد آن با روت را خشک نگهداشت، سعی دارد باین بقایا جان بدهد و از آن پشتیبانی کند."

استالین به بقایای سرمایه داری در ذهن مردم در رشته مسایل ملی توجه نمود و این بقایا را سخت جان توصیف کرد. از مبارزه حزب بلشویک در وجهه سخن بمیان آورد؛ مبارزه بر ضد انحراف شئونیسیم امپریالیست روس و انحراف بسوی شئونیسیم محلی. استالین حزب را دعوت نمود تا مبارزه را در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی تقویت نموده و همواره ایدئولوژی و بقایای ایدئولوژی طبقات دشمن و جریاناتی را که دشمن لنینسیم است، رسواسازد. همچنان استالین ادامه میدهد: "نباید حزب را به خواب فروبرد، بلکه باید آنرا آماده مبارزه نمود، نباید حزب را خلع سلاح نمود بلکه باید آنرا مسلح گرداند، نباید نیروی حزب را پراکنده کرد بلکه باید به اجرای دومین نقشه پنجساله مجهز نگهداشت."

در سال 1936 ادعا شد که اقتصاد اتحاد شوروی بکلی تغییر یافته است. در این موقع دیگر عناصر سرمایه داری کاملاً از میان برداشته شده اند. در کلیه رشته های اقتصادی سیستم سوسیالیستی پیروز شده، استثماری از فرد برای همیشه از بین برده شده است، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بوسیله تولید بعنوان اساس خلل ناپذیر رژیم نوین

سوسیالیستی در کلیه رشته های اقتصادی برقرار گردید، در جامعه نوین سوسیالیستی، بحران، فقر، بیکاری و خانه خرابی برای همیشه از میان رفته و برای تمام اعضای جامعه شوروی شرایط زندگی مرفه و متمدن فراهم گردیده است. زحمتکشان اتحاد شوروی یعنی کارگران و دهقانان و روشنفکران طی سالهای ساختمان سوسیالیستی عمیقاً تغییر یافته اند. جامعه شوروی از دوطبقه دوست یعنی از کارگران و دهقانان تشکیل می یابد، که در بین این دوطبقه هنوز فرق طبقاتی باقی است.

چنانچه قبلاً اشاره شد موقعیکه اتحاد شوروی در پروسه ساختمان سوسیالیزم به پیشرفتهای مهمی دست یافته بود؛ در کشورهای سرمایه داری در پایان سال (1929) بحران اقتصادی جهان آغاز شد و طی سه سال به عمیقترین حد خود رسید. بحران اقتصادی جهانی در آن وقت تضاد بین دولتهای امپریالیستی، بین کشورهای غالب و مغلوب، بین دول امپریالیستی و کشورهای مستعمراتی و غیرمستقل، بین کارگران و سرمایه داران، بین دهقانان و ملاکین را بیش از پیش تشدید نمود. در آن شرایط استالین خاطرنشان کرد که: "بورژوازی راه نجات از بحران اقتصادی را از یکطرف در سرکوب طبقه کارگر بطریق برقرار ساختن دکتاتور فاشیستی یعنی دکتاتور مرتجعترین، شونیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه داری و از طرف دیگر در تهدید و برپا کردن جنگ به منظور تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ به ضرر منافع کشورهای که نیروی دفاعی شان ضعیف است، خواهد جست." همانبود که در ماه اکتوبر سال 1935 ایتالیا کشور حبشه را مورد تهاجم نظامی قرارداد و ارتش جاپان به کشور چین حمله نموده و شهر پکن را تسخیر نمود. در سال 1936 اوضاع جهان به شدت دیگرگون شد، دولتهای آلمان و ایتالیا به جمهوری اسپانیا حمله نمودند و در سال 1938 آلمان، اطریش را اشغال نمود و باین ترتیب جنگ دوم جهانی بر اساس عوامل و اهداف مشخص و معین آن آغاز شد. جنگ امپریالیستی دوم نیز به هدف تقسیم مجدد جهان و مناطق نفوذ بین کشورهای امپریالیستی آغاز گردید. اگرچه در آن شرایط دولتهای امپریالیستی «دارای دموکراسی» عملیات افراطی دولتهای فاشیستی را نمی پسندیدند و از نیرومند شدن آنها ترس داشتند؛ لکن این دولتها از رشد و اعتلای جنبش کارگری در اروپا و از توسعه جنبشهای ملی آزادی خواهانه در آسیاییم داشتند؛ و معتقد بودند که فاشیسم در مقابل این «جنبشهای خطرناک» بهترین تریاق است. در عین حال به فاشیستها می فهمانند که سیاستهای پولیسی و ارتجاعی آنها بر ضد جنبش کارگری انقلابی و جنبشهای رهائیبخش ملی را درک میکنند و در اصل با احساس و عمل آنها شریک بودند.

جنگ دوم جهانی امپریالیستی برای همه ملل و از جمله اتحاد شوروی بدترین خطر را در قبال داشت؛ از آنرو اتحاد شوروی به تقویت نظامی دفاعی اش میکوشید. کشور شوراهادر جریان جنگ دوم جهانی با در نظر داشت منافع و مصالح اتحاد شوروی با جناحی از امپریالیستهای دولتهای امپریالیستی «دموکراسی» چون انگلستان، فرانسه، و آمریکا که بنام دول متفق یاد میشدند در جبهه متحد بین المللی بر ضد دولتهای فاشیست پیوست. قابل یادآوری است که اگر اتحاد شوروی با اتحاد این پالیسی از تضادهای درون اردوگاه امپریالیستی برفع کشورشورها استفاده کرد؛ لکن رهبران اتحاد شوروی و کمینترن در پیشنهاد تعمیم سیاست «جبهه متحد ضد فاشیستی» در آن شرایط دچار اشتباه جدی شدند.

در جریان جنگ دوم جهانی با آنکه قدرتهای امپریالیستی شامل در «جبهه متحد ضد فاشیسم» از خرابکاری علنی بر ضد اتحاد شوروی خودداری میکردند؛ لکن همه خواهان تضعیف و یا شکست کشورشورها بودند و موارد کار شکنیهای آنها در جریان جنگ در برابر اتحاد شوروی نیز کم نبوده است.

در سال 1941 فاشیستهای آلمان به اتحاد شوروی حمله کردند و مسلماً که این جنگ جنایت کارانه هم علیه کشورشورها و هم علیه آزادی و استقلال خلقهای کلیه ملل صورت گرفت. بالمقابل کارگران، دهقانان، سربازان ارتش سرخ و روشنفکران تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) و کشورشورها قهرمانانه از میهن سوسیالیستی شان دفاع نمودند و بیشترین تلفات را در جنگ دوم جهانی خلقهای اتحاد شوروی متحمل شدند (در حدود بیست میلیون نفر)؛ اما چنان ضربات کوبنده ایرا بر ارتش متجاوز آلمان فاشیست وارد کردند که تأثیر مهمی بر سر نوشت جنگ دوم جهانی در شکست کشورهای فاشیست متجاوز و پیروزی کشورهای شامل در "جبهه متحد ضد فاشیسم"، بجا گذاشت. در جریان جنگ دوم جهانی کشورشورها و ارتش سرخ، کمونیستها، کارگران، زحمتکشان و نیروهای مترقی رادر کشورهای اروپای شرقی کمک همه جانبه کردند که توانستند با دفع سلطه فاشیسم و سرنگونی دولتهای ارتجاعی و مزدور در کشورهای شان نظامهای دموکراتیک توده ای را تشکیل دهند.

بعداز ختم جنگ، خلق های شوروی تحت رهبری حزب و دولت شوراهای در رأس آن استالین با جدیت تمام به ترمیم خرابیهای جنگ و اعمار دوباره اقتصاد کشور همت گماشتند و در راه اعمار سوسیالیزم و تکامل جامعه شوروی مساعی زیادی بخرج دادند.

نقش استالین در رهبری حزب و دولت و ساختمان سوسیالیسم: استالین در سال (1924) بعد از مرگ لنین بعنوان رهبر حزب کمونیست و کشورشورها اقتصاد کشور را در جهت رشد صنایع و کشاورزی هدایت کرد و شوروی به کشوری با اقتصادهای اشتراکی و با کشاورزی بزرگ میکانیزه بدل گردید. بعبارت دیگر اقتصاد کشور را در صنعتی شدن سوسیالیستی و اشتراکی کردن گام به گام کشاورزی هدایت کرد. تحت رهبری استالین اشتراکی کردن سوسیالیستی به همراه صنعتی کردن سوسیالیستی و تبدیل اتحاد شوروی از یک کشور عقبمانده بیک کشور پیشرفته اقتصادی صورت گرفت. استالین مبارزه سختی را علیه اپورتونیستهای چون تروتسکی و کامنف و زینوویف و بوخارین به پیشبرد و اثر "اصول لنینیسم" استالین نقش حایز اهمیت در این مبارزه در آموزش صفوف وسیع اعضای حزب و توده های خلق و افشای ماهیت مواضع و نظرات انحرافی آنها ایفانمود.

اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی پیروزیهای بزرگی را در شکست متجاوزین نازی تحت رهبری استالین، نصیب شد؛ لکن استالین در این عرصه مانند عرصه های دیگر اشتباهاتی را مرتکب گردید. در مورد اشتباهات استالین مائوتسه دون میگوید: "استالین در حیطه اقتصاد سیاسی، سیاست اقتصادی و ساختمان سوسیالیسم" تئوری رشد نیروهای مولده را اتخاذ کرده و فورموله نمود که؛ تکنیک مدرن، کادرهای متخصص و مسلط بر این تکنالوژی همه چیز را تعیین میکند." او در دوران سوسیالیسم به انقلابی کردن دیگر عرصه های مناسبات تولیدی (مناسبات بین مردم در تولید و توزیع) توجه نکرد. او این اشتباهات را بر مبنای این دید غلط انجام داد که تا اواسط دهه 30 قرن (20) طبقات متخاصم در اتحاد شوروی از بین رفته است؛ زیرا تغییر مالکیت سوسیالیستی عمدتاً انجام شده است. با آنکه اوقات عانه علیه تلاشهای که برای احیای سرمایه داری از جانب نیروهای انحرافی در شوروی صورت میگرفت مبارزه کرد و در این زمینه چنین گفت: "نباید تضادهای سیستم سرمایه داری را پنهان کنیم، بلکه باید آنرا فاش ساخته و از آنها پرده برداریم"، لکن او در عمل در پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی درون حزب و دولت معترف نه شد. و این اشتباهات او در زمینه فلسفه و بخصوص در مورد دیالکتیک ارتباط نزدیک داشت.

مائوتسه دون در مورد استالین و اثر "اصول لنینیسم" چنین میگوید: "اصول لنینیسم" نشانگر درک و اعمال اصول مهم ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی توسط استالین بود. او با تحلیل خصلت عام ذاتی امپریالیسم نشان داد که چرا لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و در عین حال با تحلیل خصلت خاص امپریالیسم روسیه تزاری در چهارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که چرا روسیه زادگاه تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده و چگونه خصلت عام تضاد در این خصلت نهفته است."

استالین در پرتواندیشه های انقلابی پرولتری، تئوری "ملت" را تدوین کرده و راه حل اصولی "مسئله ملی" را ارائه داد. دور ساله استالین "مارکسیسم و مسئله ملی" و "مسئله ملی و لنینیسم" نقش بارزی را در آگاهی و رهنمائی پرولتاریا و زحمتکشان ملیتهای مختلف در روسیه آزمان ایفا نمود. و بدین طریق اسلحه انترناسیونالیسم پرولتری و یگانگی وجدائی ناپذیر بودن مبارزه طبقاتی را به مقابل اندیشه های انحرافی ناسیونالیستی قرارداد. همچنان استالین در دفاع از مارکسیسم- لنینیسم و کمک به جنبشهای انقلابی جهان خدمات شایانی انجام داد.

چنانچه قبلاً اشاره شد در جریان جنگ دوم جهانی دولت اتحاد شوروی با در نظر داشت منافع و مصالح اتحاد شوروی با جناح امپریالیستهای «غیر فاشیست» یا دولتهای «دموکراسی» انگلستان، فرانسه و آمریکا (دول متفق) در "جبهه متحد برضد فاشیسم" پیوست. اگر رهبران اتحاد شوروی با اتخاذ این پالیسی از تضادهای درون اردوگاه امپریالیستی بنفع اتحاد شوروی استفاده کردند؛ لکن رهبران شوروی و کمینترن در پیشنهاد تعمیم سیاست "جبهه متحد ضد فاشیسم" دچار اشتباه شدند.

آنهاجای مبارزه در جهت سرنگونی بورژوازی کشورهای خودی به «دفاع از میهن در مقابل فاشیسم» به مبارزه برخاستند. رهبران کمینترن این قدرتهای امپریالیستی را «مترقی»، «صلحجو» و «آزادیخواه» توجیه نمودند. آنها سیاست «جبهه متحد ضد فاشیسم» را به خط استراتژیک جنبش بین المللی کمونیستی تبدیل نمودند و این سیاست مغایر سیاست انترناسیونالیستی پرولتاری بود؛ زیرا اصل عمده مصالح انقلاب جهانی است، و یا ارجح شمردن منافع انقلاب جهانی بر حفظ کشور سوسیالیستی. آنها جهت دفاع از اتحاد شوروی، مسایل انقلاب جهانی را فرعی کردند و یا اینکه منافع انقلاب جهانی تحت الشعاع دفاع از منافع اتحاد شوروی قرار گرفت. استالین در رأس کشورشورها در اتخاذ این پالیسی به اهمیت این اصل عمده یعنی ("تضاد بین دفاع از موجودیت کشور سوسیالیستی و گسترش انقلاب جهانی") توجه ننموده و رشد انقلاب جهانی را در آن شرایط نادیده گرفت. همچنان استالین در جریان جنگ دوم جهانی با اقدامی نادرست بین الملل سوم (کمینترن) این نهاد انقلابی که نمادی از انترناسیونالیسم پرولتری و وسیله ای در تحکیم وحدت و همبستگی پرولتاریا و خلقهای جهان بود، منحل کرد.

اگرچه استالین اصول اساسی خدمات لنین به مارکسیسم منجمله تئوری دکتاتوری پرولتاریا بمثابه یکی از نکات اصلی خدمات وی را جمع بندی کرد؛ استالین بدرستی مسأله گذار به جامعه کمونیستی را به مثابه یک نبرد و مبارزه

طولانی، هم علیه بقایای طبقات حاکم جامعه کهن و هم علیه نفوذ تولید کنندگان کوچک و جهانیابی آنها مبارزه ای که مستلزم متحول ساختن طرز تفکر نه تنها دهقانان و تمام عناصر خرده بورژوا بلکه همچنین توده های کارگر کارخانه ها، ارایه داده و نشان داد که این مبارزه بخشی از وظیفه اساسی پرولتاریا میباشد. لاکن اودر گزارش به کنگره هژدهم حزب در سال (1936) گفت: "ویژگی ای که جامعه شوروی را امروز از هر جامعه سرمایه داری متمایز میسازد آنست که دیگر دارای طبقات متخاصم و انتاگونیستی نمیشد". در حالیکه برخلاف این دید طبقات انتاگونیستی کماکان تحت سوسیالیزم موجوداند و مبارزه طبقاتی باید بدون وقفه ادامه یابد.

اشتباه دیگر استالین این بود که بجای اتکای کافی بر توده های خلق برای افشای ضدانقلابیون و طرفداران آنها، بیش از اندازه به روشهای بوروکراتیک و تقریباً منحصرراً بردستگاه اطلاعاتی شوروی تکیه کرد. استالین بدرستی منبع فعالیت های ضدانقلابی را درک ننموده و این فعالیتها را بطور خاص (نشئت گرفته) از منابع خارجی میدید و خصوصاً که در شیوه برخورد با آنها اشتباهاتی ایرامرتکب شد و بیشتر به غلط آماج حمله را وسعت داده و تضادهای میان خلق را با تضادهای میان خلق و دشمن که از نظر ماهوی متفاوت اند، درهم آمیخت. تمام این مسایل باعث شدند که استالین در رابطه به سرکوب ضدانقلابیون نیز دچار اشتباهاتی شود. به دلیل تحلیل غلط او از جامعه سوسیالیستی و تضادهای این دوران، او فرامیگردد که تمام ضدانقلابیون باید اساساً از منابع سرمایه داری خارجی سرچشمه گرفته باشند و گماشتگان آنان اند تا از تضادهای طبقاتی درون سوسیالیزم.

استالین بر مبنای این تحلیل غلط این موضع را اتخاذ کرد که تنها دلیل ادامه دکتاتوری پرولتاریا، محاصره اتحاد شوروی توسط دشمنان امپریالیست است. و باین ترتیب او نظر داشت که در اتحاد شوروی طبقات متخاصم وجود ندارد. البته از جهتی استالین با آنانی که میخواستند دکتاتوری پرولتاریا را منحل کنند بدرستی خواهان حفظ آن بود و به قاطعیت از دکتاتوری پرولتاریا دفاع میکرد. بهر حال مقداری میتافریزم و ماتریالیزم میکانیکی در برخورد های استالین وجود داشت. همچنان که او فرامیگردد در شرایط سوسیالیستی، طبقات انتاگونیستی و زمینه داخلی احیای سرمایه داری از بین رفته است.

استالین در سالهای اخیر عمرش در رابطه به تحلیل بعضی از تضادهای خاصی که تحت سوسیالیزم، خصوصاً در اتحاد شوروی کماکان وجود داشتند دست به تلاشهای زد. این تحلیل بخصوص در یکی از آخرین آثار وی یعنی "مسایل سوسیالیزم در اتحاد جماهیر شوروی" به چشم میخورد. استالین در اینجا بر روی این واقعیت که بطور خاص تضاد بین مناسبات و نیروهای تولیدی کماکان تحت سوسیالیزم ادامه دارد و اگر بدرستی به این تضادها، برخورد نشود میتواند به تضادی انتاگونیستی بدل گردد و حتی زمینه ایرابری بر خاستن عناصر سرمایه داری و به عقب کشاندن جامعه فراهم آورد، تاکید گذارد. استالین به ادامه حضور تضاد بین زیر بنا و روبنا برخورد نکرده و مضافاً او جمع بندی نکرد که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و زیر بنا و روبنا تنها در برگیرنده تضادهای بنیادین در جامعه سوسیالیستی هستند، بلکه همچنین در سراسر دوران سوسیالیزم عمدتاً در وجود عناصر بورژوازی و پرولتاریا و مبارزه بین آنها، بعنوان یک تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی، تبلور میابند.

تذکر: بدر نظر داشت بعضی از مواضع فکری و سیاسی نادرست استالین و اشتباهات او در مسایل داخلی شوروی و مسایل جنبش کمونیستی جهانی (که ریشه در محدودیت های وی در درک عمیق از دیالکتیک ماتریالیستی داشت و دچار میتافریزم، ذهنیگرایی و دکماتریزم گردید) و همچنان موارد شدت عملی که او علیه مخالفین سیاسی اعمال کرد، بابر خورد اصولی و انتقادی به آنها مینگریم. ولی استالین بحیث یک مارکسیست لنینیست پیگیر دوست خلقهای زحمتکش جهان، در کنار دیگر رهبران بزرگ پرولتاریای جهان مقام و حیثیت درخور خود را داراست. از اینکه امپریالیزم و ارتجاع بین المللی و بطور خاص سرسخت های ضد انقلابی و دشمن اندیشه های انقلابی پرولتری در مورد اشتباهات او خاینانه بگونه مبالغه آمیز تبلیغات و پروپاگاندا های سوء مینمایند، ناشی از خصومت ورزی آنها به ایدئولوژی کمونیزم انقلابی است. و اینها هدف دارند تا با تمسک بر برخی از اشتباهات استالین، اذهان کارگران و زحمتکش جهان را نسبت به ایدئولوژی نجاتبخش پرولتاریا و خلقهای جهان، متوهم سازند.

چنانکه قبلاً تذکر داده شد استالین در درک و تحلیلهایش در مورد جامعه سوسیالیستی و موجودیت تضادهای طبقاتی در آن دچار اشتباهات گردید، اشتباهاتی که در موردش انحراف از دیالکتیک ماتریالیستی بود. به همین اساس او نتوانست ماهیت و خصلت نظام سوسیالیستی را از نظر اینکه دارای تضادهای طبقاتی است و در همه سطوح تار سیدن به جامعه بدون طبقه مبارزه طبقاتی باید ادامه یابد، بصورت درست درک نماید. چنانچه او در سال 1936 اعلام نمود که دیگر جامعه شوروی دارای طبقات متخاصم انتاگونیستی نیست و باین صورت از موجودیت تضاد های طبقاتی در دوران سوسیالیزم انکار نموده و مبارزه ای هم در جهت حل آن تضادها به شیوه اصولی و انقلابی انجام نداد. موضوع دیگر اینکه حتی مبارزه علیه افکار و نظرات انحرافی مخالفین را نه از طریق مبارزه اصولی ایدئولوژیک سیاسی و با آگاهانیدن توده های خلق از ماهیت این انحرافات و حاملین آن و شرکت آنها در کارزار این

مبارزه که درحقیقت یک مبارزه طبقاتی بود؛ بلکه سرکوب این عناصر را به شیوه های بوروکراتیک و عمدتاً بوسیله دستگاه اطلاعاتی اتحاد شوروی انجام داد. در آن شرایط و در فضای که مبارزه طبقاتی بوسیله توده های خلق و کنترل بوسیله آنها وجود نداشت، عناصر نوحاسته بورژوازی درون حزب و دولت توانستند موقعیت شانرا تحکیم کنند. علاوه بر هزاران تن از کمونیستهای صدیق و پرولتاریای انقلابی در جریان جنگ دوم جهانی علیه تجاوز فاشیستهای آلمان به کشورهای آنها بخاطر دفاع از میهن سوسیالیستی قهرمانانه جنگیدند و کشته شدند که خود در مردش ضایعه بزرگی بود که در تضعیف حزب موثر بود.

شکست انقلاب در روسیه: متعاقب مرگ استالین در سال (1953) رویزیونیستهای مدرن تحت رهبری خروشوف طی یک کودتای حزبی قدرت حزبی و دولتی را در اتحاد شوروی قبضه نموده و در جریان کنگره بیستم حزب «کمونیست اتحاد شوروی» در ماه فبروری 1956 مشی رویزیونیستی آنها هر چه بیشتر برملا گردید. خروشوف بر اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم و مشی مارکسیستی- لنینیستی که حزب و دولت اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین تعقیب میکرد، دستبرد زد؛ و در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی یک سلسله احکامی را (که او آنها را تازه مینامید) و «تکامل خلاق تئوری مارکسیستی - لنینیستی در شرایط پس از تغییر تناسب قوا در جهان بسود سوسیالیسم» نام نهاد، عرضه کرد؛ و از آنجاییکه این احکام ظاهراً پوشش مارکسیستی - لنینیستی داشت در آزمون توانست افکار عمومی را فریب دهد؛ در حالیکه احکام او در واقع انحراف صریح از مارکسیسم- لنینیسم و تجدید نظر در آن بود.

خروشوف «همزیستی مسالمت آمیز میان دوسیستم سوسیالیستی و کاپیتالیستی» را به مشی عمومی سیاست خارجی اتحاد شوروی و کلیه کشورهای بلوک شرق در آورد. در حالیکه اصل لنینی اصل اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی و حزب کمونیست عبارت است از انترناسیونالیسم پرولتری، در اتحاد با انقلابیون کشورهای پیشرفته و با کلیه خلقهای ستمکش بر ضد امپریالیستها و مرتجعین از هر قماش که باشد. خروشوف باین طریق ترک مبارزه طبقاتی در مقیاس بین المللی و ترک مبارزه رهائیبخش خلقها را بر ضد یوغ امپریالیستی و قطع کمک کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری و کمونیستی با کلیه وسایل به خلقهای جهان تبلیغ میکرد.

رویزیونیستهای مدرن حل مسایل صلح و آزادی خلقها را تابع «استقرار روابط دوستانه میان دو ابر قدرت بزرگ جهانی، اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا» میساخت. او خاطر نشان میکرد که «سوسیالیسم از طریق مسابقه مسالمت آمیز با سیستم سرمایه داری، میتواند بر سرمایه داری غلبه کند»؛ او به امپریالیستهای امریکائی میفهماند که "موضع مسلط اقتصادی و نظامی امریکا در کشورهای مختلف جهان بهیچوجه به خطر نخواهد افتاد و امریکاباید تقسیم سیادت جهان را بین دو ابر قدرت بزرگ جهان به پذیرد. خروشوف گذار به سوسیالیسم را تابع همزیستی مسالمت آمیز گردانید و «بر گذار مسالمت آمیز» و «رقابت مسالمت آمیز» تکیه کرد و انرا باره پارلمانی (پارلمانتاریزم) یکسان ساخت. خروشوف انقلاب اکتوبر را تنها در شرایط تاریخی آن زمان درست میدانست که این احکام اونی انقلاب سوسیالیستی و نفی دکتاتوری پرولتاریا بود. او تزئینهای ضد انقلابی و رویزیونیستی («راه رشد غیر سرمایه داری، حزب و دولت تمام خلقی، تقویه سکتور دولتی اقتصاد، گذار مسالمت آمیز و پارلمانتاریزم») را به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بجای مبارزه ملی و طبقاتی علیه امپریالیسم و ارتجاع، تدوین نمود.

خروشوف در این گزارش یوگسلاویای رویونیست را در آن زمان صریحاً کشوری سوسیالیستی توصیف نمود؛ او حمله به استالین را از طریق مبارزه بر ضد «کیش شخصیت» آغاز نمود که بطور آشکار حمله بود بر مشی مارکسیستی - لنینیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین. خروشوف مرتد خابانه استالین را «خود کامه، درنده خو، مستبد، تروریست و بی فرهنگ» میخواند و خواستار اعاده حیثیت دشمنان نظام سوسیالیستی که به منزله عمال دول امپریالیستی محکوم شده بودند، گردید و «کیش شخصیت» استالین را بمثابه سلاح اساسی در مبارزه علیه مارکسیسم - لنینیسم بکار برد.

خروشوف مشی رویزیونیستی کنگره بیستم «حزب کمونیست اتحاد شوروی» را بحیث مشی عمومی جنبش کمونیستی بین المللی اعلام کرد و به هر وسیله دست زد تا آنرا به احزاب دنباله رو کرملین تحمیل کرد و بدین صورت فیصله های ضد مارکسیستی - لنینیستی کنگره بیستم خوراک ایدئولوژیک رویزیونیستها در اکثر کشورهای گردید. همه احزاب دنباله رو کرملین در منجلا ب این مشی ضد انقلابی افتادند و باین ترتیب جنبش کمونیستی جهانی را به انشعاب و تفرقه عمیقی کشاند و این بزرگترین خیانتی بود که رویزیونیستهای مدرن روسی بر ضد دکتاتوری پرولتاریا، انقلابات رهائیبخش پرولتاریا و انترناسیونالیسم پرولتری مرتکب شدند.

در اوایل دهه (60) میلادی رقابت بین مردم داران کرملین تشدید گردید و برژنیف در رأس باندریونیست حاکم بر حزب و دولت «اتحاد شوروی»، خروشف را از قدرت خلع و در رأس حزب و دولت قرار گرفت. در زمان برژنیف اتحاد شوروی بحیث یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی در رأس بلوک شرق در زمینه نظامی و مسابقه تسلیحاتی با امپریالیستهای رقیب غربی اش خاصاً ابر قدرت امپریالیستی امریکا، در رقابت قرار گرفت. و با وجود تبلیغ سیاست «دینانت»، «جنگ سرد» بین دو ابر قدرت شوروی و امریکا تشدید شده و مسابقه تسلیحاتی و توسعه سیاست سلطه گرانه بر خلقها و ملل تحت ستم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بین آنها نیز تسریع گردید.

در آن شرایط که بسیاری از احزاب کمونیست جهان به پیروی از خط مشی رویزیونیستی رهبران سوسیال امپریالیست شوروی در منجلا ب رویزیونیزم خروشی و برژنیفی افتادند؛ مائوتسه دون رهبر پرولتاریای جهان در سنگرمبارزه علیه رویزیونیزم مدرن قرار گرفته و از مارکسیسم انقلابی دفاع نمود. او با اتکاء به دیالکتیک ماتریالیستی و علم انقلاب پرولتاری در رأس جنبش کمونیستی جهانی مبارزه ایدئولوژیک سیاسی پیگیری را در افشای ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی رویزیونیزم خروشی به عهده گرفته و به پیش برد. مائوتسه دون از شکست انقلاب و سرنگونی دکتاتوری پرولتاریا و احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی آموخته و آنرا مورد تحلیل و ارزیابی علمی قرار داده و باین حقیقت دست یافت که چون تضادهای طبقاتی در سراسر دوران سوسیالیسم وجود دارد از این رو در تمام این دوران مبارزه طبقاتی باید بدون وقفه ادامه یافته و مبارزه «بین دو خط» در درون حزب کمونیست زنده و فعال باقی بماند. مائوتسه دون در پرتو دیالکتیک ماتریالیستی به شیوه های نوین مبارزه طبقاتی دست یافته و تئوری «ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا» را تدوین کرد. او بر همین مبنا انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را در سال 1965 بوسیله توده ها و روشنفکران انقلابی چین براه انداخته و طی یک دهه ادامه داد. در جریان یک دهه انقلاب فرهنگی توده های انقلابی در حال شورش سطح آگاهی شانرا از علم مبارزه طبقاتی بالا برده و رهروان سرمایه داری را از مقامات دولتی و حزبی پائین کشیدند؛ چون مائوتسه دون گفت که: «بورژوازی را در مقامات بالائی حزب باید جستجو نمود»؛ و باین ترتیب انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین برای یک دهه انقلاب چین و دکتاتوری پرولتاریا را از شکست بوسیله عناصر بورژوازی (رویزیونیستهای «سه جهانی») درون حزب و دولت نجات داد. مائوتسه دون میگوید: «تا پیروزی نهائی انقلاب به چندین انقلاب فرهنگی ضرورت است»

با آنکه در طی یک دهه انقلاب فرهنگی در چین عناصر بورژوازی از حزب و دولت تصفیه شدند، اما رویزیونیستهای «سه جهانی» در جریان انقلاب فرهنگی در «همسوئی» به آن قرار گرفته و با «انتقاد افراطی» از لنین پیانو و بیانه گرفتن در زیر چتر حمایتی چوئنلای (باموضع سنتریستی) توانستند خود را از آماج سرکوب و تصفیه در جریان انقلاب فرهنگی نجات دهند. وعده ای هم که از مقامات حزب و دولت طرد شده بودند، مزورانه با «انتقاد» از گذشته شان و با امضای «ندامت نامه» توانستند دوباره وارد حزب و دولت شوند. و چنانچین در مورد این عناصر بدرستی گفت: «سگها توانستند با امضای یک ورق کاغذ خود را از غرق شدن نجات دهند»

مائوتسه دون مارکسیسم - لنینیسم را در عرصه های سیاسی، فلسفی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی تکامل داد و باین وسیله خدمت جاویدانی را در غنا و تکامل مارکسیسم - لنینیسم انجام داد و امروز کمونیستهای انقلابی جهان، علم انقلاب را مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیسم مینامند.

بعد از مرگ مائوتسه دون در سال 1976 باندریونیست و مرتد دینگ سیاووپین، هواکوفینگ و شرکا بایک کودتای نظامی همسنگران مائوتسه دون را بنام «گروه چهار نفره» دستگیر و زندانی کردند و به همین ترتیب تمام کمونیستهای صدیق درون حزب و دولت را تصفیه نموده و دکتاتوری بورژوازی را در چین مستقر ساختند. رویزیونیستهای «سه جهانی» تئوری ارتجاعی و ضد انقلابی «سه جهان» را بر مشی حزب و دولت چین حاکم ساخته و باین صورت آخرین پایگاه انقلابی پرولتاریا را سرنگون کردند.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اکتوبر سال 1917 در روسیه و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در اکتوبر سال 1949 و تجربه اعمار سوسیالیزم در روسیه و چین و پیروزی انقلابات دموکراتیک توده ای در چندین کشور اروپای شرقی بعد از جنگ دوم جهانی و تجربه انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین دست آوردهای بزرگی از مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای جهان در قرن بیستم به شمار میرود. با آنکه شکست این انقلابات بوسیله عوامل بورژوازی در داخل احزاب خاصاً در کشورهای روسیه و چین برای کمونیستهای انقلابی، پرولتاریا و زحمتکشان جهان، نهایت ناگوار و درد ناک تمام شده است؛ اما آنچه که مهم است، اینست که کمونیستهای واقعاً انقلابی در پروسه مبارزات شان جهت به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی باید مجدانه از این پیروزیها و شکستها بیاموزند و در جهت تقویت و استحکام خط انقلابی بر مبنای (م ل م) در احزاب و سازمانهای کمونیستی لحظه ای از ادامه مبارزه طبقاتی در سطح جامعه و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سیاسی

دردرون تشکیلات کمونیستی غافل نمانند. همان طوریکه تجارب مثبت پیروزیهای انقلابات پرولتری و تجارب منفی شکست این انقلابات که عمدتاً بوسیله نیروهای بورژوازی درون احزاب صورت گرفت، ثابت نمود که بدون رهبری خط انقلابی اصولی بر مبنای (م ل م) در احزاب کمونیستی هیچ انقلابی به پیروزی نهائی نمیرسد و حتی هر انقلاب پیروز شده ای نیز بوسیله عناصر بورژوازی درون احزاب به شکست کشانده خواهد شد. از اینرو با آموزش از تجارب انقلابی گران بهائی پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان، همزمان با مبارزه طبقاتی در سطح جامعه، مبارزه «بین دوخط» در درون احزاب و سازمانهای کمونیستی باید بدون وقفه ادامه یابد. هر قدر روی مبارزه "بین دوخط" و استحکام خط انقلابی تاکید صورت گیرد و تشکیلات کمونیستی بر مبنای معیارهای انقلابی پرولتری شکل گرفته و تکامل و توسعه یابند، به همان اندازه احزاب و سازمانهای کمونیستی انقلابی در کشورهای مختلف جهان تقویت شده و استحکام میابند. جنبش کمونیستی یک جنبش جهانی است، پیروزی انقلابات پرولتری، پیروزی همه کمونیستها و زحمتکشان جهان است. پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان منافع مشترک و دشمنان مشترکی دارند؛ از اینرو باید مبارزه مشترک و متحدی را جهت سرنگونی سلطه سرمایه و امپریالیزم و ارتجاع فئودال کمپرادوری در جهان، به پیش برند.

زنده باد مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم!

پاینده و مستحکم باد انترناسیونالیزم پرولتری!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع جهانی!

اکتوبر 2007

سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)